

آینه پژوهش ۱۹۵۴
سال سی و سوم، شماره دوم،
امرداد و شهریور ۱۴۰۱

نکته حاشیه یادداشت

وحید عیدگاه طرّبه | رسول جعفریان | کیامهر نامور |
رسول رادمان مهربانی | حسین شیخ | علی کاملی کرمانشاهی | حیدر عوضی

۲۰۲۳-۳۰۲

تصحیح قیاسی مکانیکی
کدام تحوّل؟

اسفار آریعه، خمسه، سته: اصطلاحاتی در تورات عبری
میرنیجات اصفهانی و ترکیب بند محتشمانه او در انتقاد از صدر زمان
نکته‌ای درباره‌ی بیتی از گلستان سعدی
(گر نبیند به روز شب پره چشم...)

اساطیر ایرانی و زبان فارسی در مکاتبات خان‌نشین کریمه
در ضرورت تصحیح کلیله و دمنه بهرامشاهی
یکی دیگر از منابع اشعار کافی ظفر همدانی

تصحیح قیاسی مکانیکی

یکی از روش‌های اشکال‌آفرین تصحیح متن روشی است که می‌توان آن را تصحیح قیاسی مکانیکی نام برد. اصطلاح تصحیح مکانیکی اصطلاح آشنایی است اما وقتی با صفت قیاسی همراه شود مفهومی کاملاً متفاوت می‌یابد. تصحیح قیاسی مکانیکی یعنی آن که مصحح ضبط نامستند را نه در یک مورد بل که در همه موارد یا اغلب موارد وارد متن کند. یعنی یک تصمیم کلی بگیرد و چنان‌که برنامه‌نویسان یک دستور کلی می‌دهند و فایلی را تغییر می‌دهند مصحح نیز به تشخیص خود تا آنجایی که از چشمم به دور نیفتاده باشد کلمه‌ای را به تشخیص خود عوض کند، در حالی که در نسخه‌ها صورت تغییر داده او موجود نباشد. بسیاری از یکسان‌سازی‌های رخ داده در شاهنامه ویراسته دکتر خالقی مطلق در واقع مصداق تصحیح قیاسی مکانیکی هستند. نمونه‌ای از آنچه گفته آمد تبدیل «ز» است به «از» پیش از «ع» که بر اثر یک قیاس نادرست و به صورت یک دستور کلی صورت پذیرفته است. این که برخی از نسخه‌های کهن به جای «ز آنان» یا «ز ایران»، «از آنان» یا «از ایران» نوشته‌اند هرگز به ما مجوز نمی‌دهد که «ز» را پیش از «ع» نیز تبدیل به «از» کنیم، آن هم بدون پشتوانه نسخه‌ها. حذف عین از تقطیع در بیت‌های زیر نتیجه همین تصحیح قیاسی مکانیکی است و به زبان و سبک فردوسی ارتباطی ندارد:

* ج ۱، ص ۱۰۸: یکی سرو دید از برش گرد ماه / نهاده به مه بر از عنبر کلاه
(شاهنامه ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۰۸)

فریدون فرخ فرشته نبود / ز مشک و از عنبر سرشته نبود
(ج ۱، ص ۴۸).

نبیسد ز مشک و از عنبر دبیر / یکی نامه از پادشا بر حریر
(ج ۱، ص ۹۰۵)،

دو ایوان برآوردش از زر پاک / زمینش ز سیم و از عنبرش خاک
(ج ۱، ص ۴۲).

از عمّوریه لشکری گرد کرد / همه نامداران روز نبرد
از عمّوریه فیلقوس و سران / برفتند و گردان جنگاوران
(ج ۱، ص ۲۴۱).

بیت زیر نیز از تصرف مصحح برکنار مانده است:
ز عود و ز عنبر ز کافور و زر / هم از جامه و جام پیکرگهر
(همان، ج ۲ ص ۷۳۲).

کدام تحوّل؟

یکی از ویژگی‌های نوشته‌های زبان‌شناسانه باورمندی به تحوّل زبان است. این باورمندی که در مقام نظر درست است و بی‌اشکال، گاه بسته به مصداق‌ها و شاهدها، ممکن است نتیجه‌درستی را به همراه نیاورد و پژوهشگر را به نام علم از واقعیت زبان دور کند. این‌که با دیدن پاره‌ای از نشانه‌های رسم‌الخطی در نسخه‌کهن الأبنیه عن حقایق الأدویه گمان کرده‌اند که برخی از مصوّت‌های مجهول در سده پنجم به معروف تحوّل یافته بوده است، نتیجه همین تحوّل اندیشی است. برخلاف آنچه در مقدمه چاپ عکسی ابنیه آمده است (ابنیه، مقدمه کوشندگان، ص ۴۷ و ۴۸)، نشانه‌ی ضمه در واژه‌هایی چون اوئی، چوب، روزگار، گوز (گردو) و گوشت، هرگز بدین معنی نیست که موقّ هروی (مؤلف) یا اسدی طوسی (کاتب) این واژه‌ها را با واو معروف ادا می‌کرده‌اند.

این‌که اسدی طوسی «همی» را به کسر میم و «کردی» را به فتح دال نگاشته است نیز به هیچ‌روی نشان‌دهنده این نیست که یای اوّلی که باید مجهول بوده باشد، معروف شده است و یای دومی که به گمان نویسنده مقدمه بایستی معروف بوده باشد، مجهول شده است. اسدی می‌توانست هر دو را به فتح یا کسر بنویسد، زیرا هر دو یای مجهول داشته‌اند و یای مجهول مانند واو مجهول چندگونه نوشته می‌شده (مثلاً یای مجهول با کسره و واو مجهول با ضمه).

در این باره چنین گفته شده است:

«این دوگانگی نشان می‌دهد که یای مجهول در این دوره در طوس یا به احتمال ضعیف‌تر در هرات در حال تحوّل بوده است، به ویژه که شناسه دوم شخص مفرد در کلمه «کردی» با

ضبط e، ولی در کلمه «کنی» با ضبط آ آمده» (ابنیه، مقدمه کوشندگان، ص ۳۴ و سه).

اما هیچ تحوّل در کار نبوده است و آگاهی‌های ما از تاریخ زبان فارسی نشان می‌دهد که اغلب یاهای مجهول تا چند صد سال بعد از عصر اسدی و برخی از واوهای مجهول تا صد سال و در برخی از نواحی تا دو بیست سال (و بیشتر) بعد از روزگار او، به همان شیوه قبلی بدون تغییر تلفظ می‌شده (بنگرید به تلفظ در شعر کهن فارسی، بخش واو و یای مجهول). وان‌گهی تمایز مجهول و معروف هنوز در بسیاری از گویش‌ها برجاست و پنداشت تحوّل آن در هزار سال پیش منطقی نمی‌نماید.

ناگفته نماند که در این پنداشت، خوانش نادرست سطری از کتاب دخیل بوده است. بر خلاف آنچه نقل شد، «کردی» فعل دوم شخص نیست که نشانه فتحه را در آن بتوانیم به تحوّل معروف به مجهول ربط دهیم؛ فعل سوم شخص است به معنای «می‌کرد» و یایش همیشه مجهول بوده:

وگر چنان بودی که ایشان گفته‌اند، بایستی که درجه‌ی پنجم نیز بودی تا دفع مضرت این چهارم درجه کردی (ابنیه، ص ۶).

وحید عیدگاه طرّبه

اسفار اربعه، خمسه، سته: اصطلاحات در تورات عبری

اصطلاح «اسفار خمسه» (پنتاتوک) برای اشاره به کتابهای پنجگانه حضرت موسی یعنی پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیهاز دیر باز در جامعه علمی ما شناخته شده و پرکاربرد بوده؛ امروزه در این رابطه دو اصطلاح دیگر که از دستاوردهای مباحث نوین نقادی متون می باشد، در منابع فنی شکل گرفته که معرفی آنها خالی از لطف نیست: «اسفار اربعه» و «اسفار سته».

اسفار خمسه

در باور سنتی، پنج کتاب نخست کتاب مقدس به دست حضرت موسی نوشته شده و از مستندات درون دینی آن، این عبارت معروف سفر تثنیه می باشد: «وموسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی گهن ه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد» (۳۱: ۹).

۵	۴	۳	۲	۱
تثنیه	اعداد	لاویان	خروج	پیدایش

اسفار اربعه

در قرن نوزدهم با شکل گیری مباحث نقد منبع^۱ کتاب مقدس، اصطلاحات جدیدی وارد حوزه مطالعات کتاب مقدس شد. باری، بررسی ها چند موضوع را به خوبی نشان می داد:

آخرین کتاب این مجموعه پنج گانه، یعنی سفر تثنیه هم از نظر ترتیب مباحث و محتوا و هم از نظر نحوه ارائه آنها با چهار کتاب نخست بکلی متفاوت است.^۲

1. Pentateuch.

2. Source criticism.

۳. در زبان فارسی در رابطه با ویژگی های منحصر بفرد سفر تثنیه نک: «مراقبات توراتی: سفر تثنیه به مثابه یک متن اخلاقی»، حیدر

از مطالب مربوط به سفر تثنیه (با علامت اختصاری D) در چهار کتاب نخست اسفار خمرسه بسیار اندک راه یافته است، و همینطور تقریباً هیچکدام از محورهای مباحث و منابع آن چهار کتاب (JEP) در سفر تثنیه دیده نمی شود.^۴

به این ترتیب، اصطلاح «اسفار اربعه»^۵ شکل گرفت که به چهار کتاب نخست یعنی پیدایش، خروج، لاویان و اعداد اشاره دارد و کاملاً ناظر به ارتباط محتوایی کتاب های یاد شده است.

اسفار اربعه			
پیدایش	خروج	لاویان	اعداد

اسفار سیته

در ادامه پژوهش های نقادی متن، در نیمه نخست سده بیستم در آلمان، گرهارد فن راد توجه جامعه علمی را به ویژگی های مشترک سفر تثنیه با کتاب یوشع و فصل نخست کتاب داوران معطوف کرد: سفر تثنیه از منظر محتوا، نحوه ارائه و مضامین اصلی بیش از آنکه شبیه چهار کتاب اول اسفار خمرسه باشد، به کتاب های بعدی (یوشع و ...) شبیه است.

به این ترتیب، فن راد با نظر به ویژگی های منسجم و مشترک میان سفر تثنیه و کتاب یوشع (بعلاوه اول داوران)، این بار شش کتاب نخست را از مجموع عهد عتیق متمایز کرد. و در ادامه اصطلاحات قبلی، برای اشاره به این مجموعه جدید «اسفار سیته»^۶ را وارد ادبیات این حوزه کرد.

۱	۲	۳	۴	۵	۶
پیدایش	خروج	لاویان	اعداد	تثنیه	یوشع و [فصل اول] داوران

کتاب فن راد با عنوان مسأله فرم تاریخ اسفار سیته^۸ در ۱۹۳۸ منتشر شد.

برای مطالعه بیشتر:

سیر تحول کتاب مقدس، محمد شمس، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹.

* به طور خاص فصل چهارم این کتاب با عنوان «فرضیه منابع کتاب مقدس» ص ۱۴۸.۷۷.
 Tetrateuch, Pentateuch, Hexateuch, Sigmund Mowinckel, De Gruyter, 1964.

حیدر عیوضی

عیوضی، حیات معنوی، سال چهارم، شماره یازدهم، بهار ۱۴۰۱، ص ۱۷۴.۱۶۷.

۴. اجمالاً اینکه، این مباحث نوین نقادی متن، چهار منبع را برای اسفار خمرسه معرفی کرد، که عبارتند از یهوهای (Jahwist)، الوهیمی (Elohist)، تثنیه ای (Deuteronomist) و کاهنی (Priestly)؛ این منابع با علامت اختصاری نظریه "JEDP-Theory" شناخته می شوند.

5 . Tetrateuch.

6 . Gerhard von Rad, 1901-1971.

7 . Hexateuch.

8 . Das formgeschichtliche Problem des Hexateuchs (BWANT 26). Stuttgart: Kohlhammer 1938.

میرنجات اصفهانی و ترکیب بند محتشمانه او در انتقاد از صدر زمان

اخیرا دیوان میر نجات اصفهانی. شاگرد صائب (م ۱۰۸۱) و شاعری با سبک هندی. با تصحیح خانم مهین خطیب نیا منتشر شده است (اصفهان، نشر خطیب، ۱۳۹۹). بنده صلاحیت قضاوت در باره این تصحیح را ندارم، اما باید عرض کنم مقدمه جاننداری ندارد. در باره شرح حال او چند عبارت از منابع آمده و گزارشی اجمالی بدست داده شده است. به علاوه در باره ارزش محتوای آن و کارگشایی آن در باره شناخت دوره صفوی هم نکته بدیعی در مقدمه نیامده است. البته و بسا خود دیوان هم از این حیث، چندان قوی نباشد، این را به اهل فن وا می گذارم.

عبدالعالی میرنجات اصفهانی. از سادات. که شرح حال مختصرش در چند تذکره آمده، همچون پدرش. میرمحمد مومن حسینی در اصل از کوه کیلویه و مهاجر به اصفهان. از کارگزاران اقتصادی دولت صفوی و به اصطلاح مستوفی است. اینها در دستگاه میرحبیب الله صدر از صدرهای مشهور این دوره، و از نوادگان دختری محقق کرکی بوده اند. زمان فعالیت وی در دوره شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷. ۱۱۰۵) بوده و حدس مصحح آن است که حوالی ۱۰۶۰ به دنیا آمده و ظاهرا زمان عباس سوم را درک کرده و متوفای ۱۱۴۰ بوده است. این در حالی که است صفا تاریخ وفات او را ۱۱۲۶ نوشته (تاریخ ادبیات، ج ۵، بخش ۱، ص ۵۱۴) و برخی دیگر ۱۱۲۲ نوشته اند. (اثر آفرینان، ۲۱/۶). نوشته اند که او زیر نفوذ سبک و فکر صائب تبریزی بوده است.

در اینجا برای آشنایی با وی، تنها عبارت نصرآبادی را می آورم که در باره میرنجات نوشته است: «خلف ارشد میر محمد مؤمن حسینی که نویسنده ای است بی قرینه، و تا مستوفی قضا افراد افلاک را به مدّ شهاب و رقوم کواکب مرقوم ساخته، مثل او محاسبی از حشو عدم به بارز وجود نیامده. در اوایل

حال مستوفی میرزا حبیب الله صدر بود، بعد از آن مستوفی کوه گیلویه شده، بعد از فوت الله ویردی خان مستوفی استرآباد شده، الحال شغلی ندارد. خلف مشار الیه در کمال آدمیت مراتب مردمی را طی کرده در عداد منشیان پادشاه است، مکرز شعرش را در مجلس اشرف خوانده شده، به جایزه به تحسینها مشرف شده اند. در ترتیب نظم ادابند و معنی پرداز است. از سرو مصرعش خاطرها گلشن، و از صفای سخنش طبعها روشن. به غایت فانی مشرب و درویش طبیعت است، به وفور اخلاق حمیده آراسته، به عموم خلائق اگرچه یک رنگ و یک دل اند؛ اما نسبت به مخلص فقیرنوازی و بیچاره پروری به عمل می آورند که زیاده بر حوصله فقیر است. هیچگاه بی جذبه محبتی و بی چاشنی محنتی نیستند. شعر عاشقانه بسیار دارند؛ چون از بند تعلقات نجات یافته، نجات تخلص دارد» (تذکره نصرآبادی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، ۴۸۳/۱).

حزین هم نوشته است که مدتی کتابدار کتابخانه سلطنتی بوده است (به نقل از مقدمه دیوان، ص ۱۵). آگاهی هایی هم در باره دوستانش از شعرا در صحف ابراهیم (تصحیح میرهاشم محدث، تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۲۶) آمده است.

و اما موضوع سخن در باره اشعاری است که وی در نقد صدر وقت گفته است. این که این صدر، میرزا حبیب الله. صدر معروف عهد شاه شاه سلیمان و از نوادگان دختری محقق کرکی. بوده یا شخص دیگری، نمی توان اظهار کرد، چون تاریخ هجویه شاعر ما باید معلوم باشد که نیست. مدتی قبل اشعاری در خلاصه الاشعار مجلد استرآباد (بخش ری و استرآباد) در انتقاد از یکی از صدرها آوردم (بنگرید: مقاله زندگی با شاعران، آینه پژوهش، ش ۱۹۴، «خرداد و تیر ۱۴۰۱»، ص ۱۰-۱۱). اینجا هم مقصودم مرور بر همان سبک انتقاد است. به نظرم نقدهای دوره صفوی در باره شاه و وزیران و قاضیان و حاکمان بلاد و جز آنها هنوز به درستی گردآوری و شناسایی و سنجیده نشده است. این می تواند موضوع یک رساله دکتری خوب باشد، اگر نشده باشد.

میرنجات، شعرش به سبک هندی است و آگاهی که این سبک، تا اندازه انتزاعی و ذهنی است. به علاوه، دست کم در آنچه در این دیوان آمده، اشعار اجتماعی، مانند آنچه در باره اشخاص، بناها، و مانند این امور در دواوین صفوی آمده نیامده است. به ندرت در لابلای اشعار می توان اشاراتی یافت. از جمله در غزل ۳۸ (دیوان، ص ۷۸) اشارات انتقادی هست که این بیت شاهکار آن است:

وحدت موجود را تا شیخ ما فهمیده است حق خود دانسته حق الله و حق الناس را

وی در آغاز این غزل در نقد «خواجه» می گوید:

خواجه مور خرمن خود می شمارد ناس را می کند طرز غریبی چاره، این آماس را

غافلان بسیار مکر این عدو را خورده اند ای که رنگ افسر خود کرده ای الماس را

سپس از این که صدای مردم به او نمی رسد یاد کرده و می گوید:

مشکلات دل به گوشش همت کی می رسد طرح پر دور و دراز افکنده ای کرباس را

معنای کرباس که روشن است، اما بسا کرباس، به معنای دربار و درگاه، مناسب تر باشد. از این افاضه بی جا و غیر متخصصانه عذرخواهم. شاعر در اینجا، همان بیتی را که بالا آوردم آورده و این که از وقتی شیخ ما «وحدت موجود» را فهمیده، حق الناس و حق الله را، همه از آن خود می داند.

و اما هجویه اصلی او در باره «صدر» در قالب ترکیب بند محتشمانه کار شگفتی است. می دانیم که پس از سرایش ترکیب بند معروف محتشم در باره امام حسین (ع) شمار زیادی از شاعران بعدی به اقتضای او ترکیب بند گفته اند که تعدادی از آنها یکجا منتشر شده، و برخی هم پراکنده در دواوین آمده است. می دانم که این اواخر دوست ما آقای عباس رستخیز هم در صدد گردآوری همه آنها بود. و اما در اینجا، میرنجات، شعری به هجو، در قالب ترکیب بند محتشم، علیه صدر وقت گفته و آن را قالبی برای انتقاد از او انتخاب کرده است. این کار قدری نامتعارف است، اما او به هر حال انجام داده است. در میان اشعار میرنجات، شاید این ترکیب بند از نقطه نظر سیاسی و تاریخی مهم ترین و به عبارتی اساسا متفاوت با بقیه اشعار او باشد. (دیوان، ص ۶۹۵-۷۰۰)

در نخستین بند، کلیاتی آمده، و اصلی که در بندهای دیگر هم تکرار می شود که از وقتی ایشان به مقام صدارت رسیده اند اوضاع «درهم» شده و سرهای قدسیان بر زانوی غم رفته است، و این که صدر شدن او سبب آشوب در همه ذرات عالم شده است. او از این که زمانه به «ضیافت مخدوم زاده ها» یا همان آفازاده ها تبدیل شده گلایه کرده، از نفوذ خواجگان صدر، از جمله از میرزا وحیه و میرزا محبت یاد می کند، و وجود آنان را شورش در خلق عالم و اسباب عزا و ماتم. در حد تعابیر محتشم. می داند.

در بند دوم نامی از «گریستن کسانی در نجف» سخن گفته می شود که ممکن است به خاطر قطع یا تأخیر در پرداخت وظیفه آنان از موقوفات باشد. بلافاصله از «کتک خوردن» شیخی در خانه صدر یاد می کند که در اثر آن، او درگذشته است. از «سادات بی گناه» یاد می شود که «قطع وظیفه» شان شده و سهمشان نرسیده است.

در بند سوم، از زبون و خوار شدن منصب «صدارت» با آمدن صدر جدید یاد شده است. او می گوید: «گر شاه آن عرایض پوچت نمی درید» که روشن نیست چه نوع اختلافی بین شاه و صدر را حکایت می کند. به هر روی با تعابیری اقتباس شده از محتشم وجود صدر را سبب تلاطم ارکان عرش در روز محشر می داند.

در بند چهارم، باز از جور صدر بر اهل حجاز و یثرب و بطحا سخن می گوید. روشن نیست این اسامی، جنبه مجازی دارد یا واقعا اشاره به قطع سهم سادات آن نواحیدر برخی از موقوفات، از جمله درآمد

دکاکین میدان نقش جهان است که شاه عباس آنها را وقف کرده بود. او از تعبیر «روباه باز» و حس «مالک الرقاب» بودن صدر یاد کرده است.

در بند پنجم به تمسخر از «اجرای حکم شرع» یاد کرده، می گوید از روزی که به مقام صدارت رسیده، طوفان در آسمان و غبار در زمین پراکنده شده است. گویا به زبان استعاره از شریف مکه یاد می کند که از بس خاک غصه بر سر ریخته، گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسیده است. استفاده از عناوین شهرهای مقدس به فراوانی صورت گرفته است. باز به مشکل اصلی می پردازد که طول یافتن در پرداخت وظیفه هاست و این که هیچ دلی از این بابت بی ملال نیست.

در بند ششم، ابتدا از «روز تاج پوشی صدر بزرگوار» یاد می شود که اشاره به مراسم خلعت صدارت دادن دارد. اما از نظر او این روز، روز عزا بوده و «خورشید سر برهنه» از پشت کوهسار درآمده است. یک مشکل «اطفال میر باقر صوفی» است که از نظر شاعر ما گرفتار جور جناب صدر شده اند.

در بند هفتم، باز مصیبت را از روزی می داند که «نواب» به «منصب» صدارت رسیده و از بابت آن «خانه مردم» خراب شده است. این باره، او را به چنگیز خان تشبیه می کند و این که «چنگیزخان به دهر ادایی چنین نکرد» که مقصودش «جفایی» است که در حق مردم کرده است. از گریستن «یتیمان» یاد می کند، کسانی که به خانه صدر رفته و آنجا گریه می کرده اند. در ضمن در باره قیافه صدر هم نکته ای دارد که وقتی حرف می زده و می خندیده، دندان های او آشکار می شده است! وی روی سفاقت و بلاغت صدر هم تأکید می کند.

در بند هشتم، یک بار دیگر از رسیدن صدر به منصب صدارت و برآمدن شور و نشور در عالم یاد کرده و از ستم او به مردم با تعبیر «از بس که سوختی دل مردم» یاد کرده است. این ستم، به تناسب مقام صدر و رسیدگی به سادات، باز هم بر آنهاست.

در بند نهم، باز از سوختن «حکم وظیفه ها» سخن گفته و نگران «سادات» است که خودش هم از همانهاست. وی خطاب به شاه از دست ستم صدر گلایه می کند، این که «کو خاک اهل بیت رسالت» را به باد داده است. تشبیه وی در باره ظلم به سادات آن است که او سادات را چون دانه های تسبیح، در خاک معرکه کربلا، غلطان کرده است.

در بند دهم از «چوب کفشدار» صدر یاد کرده و همین طور از «ملا مقیم های» صدر سخن گفته و آنان را شریک در برخورد بد با مردم دانسته است. آیا «ملا مقیم» اشاره به شخص خاصی است که در درگاه صدر بوده است؟ «ملا مقیم» از نام های رایج آن روزگار است.

در مجموع این هجویه، و از جمله بند یازدهم، اقتباس او از تعبیر و ساختار ترکیب بند محتشم

بسیار جذاب است: «خرس غریبی از تله آزاد کرده ای. ای چرخ غافلگی که چه بیداد کرده ای». در اینجا از «عمارت سازی» های او یاد کرده و لایه مقصودش این است که در کنار این ستم و ندادن وظیفه سادات، چرا عمارت سازی می کنی. در اینجا باز هم مشکل «قطع وظایف» و رفتار بد با «اولاد مصطفی و حیدر» است.

متن از روی همان نسخه چاپی است، جز این که نسخه بدلها که در پاروقی است، جز یک مورد که در پراتنز آمده، یاد نشده است.

بند اول

ای صدر بی مثال که در روزگار تو	کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
تا پا به جای صدرنشینان گذاشتی	سرهای قدسیان هم بر زانوی غم است
تا مهرت از سپهر صدارت طلوع کرد	آشوب در تمام ذرات عالم است
از رستخیز ظلم تو هر ذره خاک وقف	بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
هر کس عماری سر و شکل تو دید، گفت	گویا عزای اشرف اولاد آدم است
هنگامه ضیافت مخدوم زاده است	این رستخیز عام که نامش محرم است
از رخصت سواری میرزا [وجیعت]	باز این چه شورش است که در خلق عالم است
از گفتگوی حضرت میرزا محبت	باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
گردن زند تو را و کند فارغت ز دین	پرورده کنار رسول خدا حسین

بند دوم

ای از نظر فتاده یاران کربلا	کشتی شکست خورده طوفان کربلا
گرمی گریستند ز ظلم تو در نجف	خون می گذشت از سر ایوان کربلا
حق النظاره تو گلابش گرفته است	آن گل که شد شکفته به بستان کربلا
در خانه تو بس که کتک خورد شیخ مرد	خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
سادات بی گناه ز قطع وظیفه ها	در خاک و خون فتاده به ایوان کربلا

نواب تا به دار سیادت بلند شد

از غم فلک بر آتش غیرت سپند شد

بند سوم

کاش آن زمان که از تو، صدارت زبون شدی

این خرگه بلند ستون بی ستون شدی

کاش آمدی برون ز لب میر صدر دین

سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی

جان جهانیانی و گشتی چو صدر کاش

جان جهانیان همه از تن برون شدی

گر شاه آن عرایض پوچت نمی درید

با این عمل معامله دهر چون شدی

ای کاش می زدی به دهانت چنان که باز

عالم تمام غرقه دریای خون شدی

در حشر چون تو را به سر پل درآورند

ارکان عرش را به تلاطم درآورند

بند چهارم

چون بر وظیفه، اهل جهان را صلا زدند

اول صلائی بر همه، واحسرتا زدند

اهل حجاز و یثرب و بطحاز جور تو

فریاد بر در حرم کبریا زدند

دل را به جای فوطه ز دست تو بر زمین

کندند از مدینه و بر کربلا زدند

می شد نصیب کاش تو روباه باز را

آن ضربتی که بر سر شیر خدا زدند

نواب در جهان شده تا مالک الرقاب

روح الامین نهاده به زانو سر حجاب

بند پنجم

اجرای حکم شرع به گاو زمین رسید

از بس شکست ها که به ارکان دین رسید

روزی که بر کمیت صدارت شدی سوار

طوفان بر آسمان و غبار زمین رسید

یاد آمدش خری که بر آن می شدی سوار

چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

از بس شریف مکه بسر خاک غصه ریخت

گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید

از بس که طول یافت به عهدت وظیفه ها

تا دامن جلال جهان آفرین رسید

رفت کند برای دل خلق ذو الجلال

او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال

بند ششم

در روز تاج پوشی صدر بزرگوار
از بس فزود بر حرکات تو حیرتش
اطفال میرباقر صوفی ز جور تو
از بی کسی به ماتم شرع محمدی
خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار
گویی فتاد از حرکت چرخ بی قرار
گشتند بی عماری و محمل شتر سوار
ابری به بارش و بگریست زار زار
نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد
نواب هر کجا که رسید او سلام کرد

بند هفتم

نواب تا به منصب خود کامیاب شد
در خانه تو بس که یتیمان گریستند
جایی که خسرو ناری حرص تو بر فروخت
هنگام حرف و خنده دندان نمای تو
بنیاد صبر و خانه طاقت [خانه مردم] خراب شد
روی زمین ز اشک جگرگون خراب شد
مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد
در دیده اشک مستعمان خون ناب شد
جبرئیل را ز روی پیمبر حجاب شد
با هیچ آفریده جفایی چنین نکرد
از کثرت سفاهت و فرط بلاهت است
چنگیز خان به دهر ادایی چنین نکرد

بند هشتم

تا منصب از جفای تو دار الامان فتاد
هم خنده شور غلغله درشش جهت فکند
از بس که سوختی دل مردم فغان ز خلق
چون چوب [سیمچه؟] تا تو به گفتار آمدی
شور و نشور واهمه را در کمان نهاد
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
سرزد چنان که آتش از او در جهان فتاد
هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول
هر سیدی به شکوهات، ای ردّ هر قبول

بند نهم

ما را به دست صدر، اسیر بلا بین

ای مونس شکسته دلان حال ما بین

حکم وظیفه ها همه امضا نکرده سوخت
گردن کشند بس که پی جستجوی کفش
سادات را چو دانه تسبیح از جفاش
ای شاه دین پناه! ز صدر تو داد داد

بند دهم

اندر جهان مصیبت ما بر ملا بین
سرهای سروران همه بر نیزه ها بین
غلطان به خاک معرکه کربلا بین
کو خاک اهل بیت رسالت به باد داد

از محرمی به بزم تو مطلب رقم زنند
نسبت به کرده تو شفیعیان روز حشر
آه از دمی که خلق بر آرند رو به تو
وز چوب کفشدار تو یاران مستحق
روز جزا به رغم خط صادق عرب
ملا مقیم های تو مستان به روز حشر
یا رب که مرده شو عوض آب سلسبیل

آن ناکسان که تیر به صید حرم زنند
دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند
گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند
ترسم که بر جریده رحمت قلم زنند
شاید که صف زنان صف محشر بهم زنند
شوید غبار ریش تو از کون ختم نیل

بند یازدهم

خرس غریبی از تله آزاد کرده ای
نواب هی ز قطع وظایف بین چها
جایی که از غرور به دیوان نشسته ای
تا کی کنی عمارت سازی! نکرده است
تا کهنه نو شد از تو شهیدا شهید شد
هر سینه ای که مخزن علم اله بود
ترسم تو را دمی که به محشر در آورند

ای چرخ غافلگی که چه بیداد کرده ای
با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای
بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای
نمرود این عمل که تو شداد کرده ای
بنگرد که را به قتل که دلشاد کرده ای
آزده اش به خنجر بیداد کرده ای
برکشنتت به مهر تو محضر بر آورند

نکته‌ای دربارهٔ بیتی از گلستان سعدی (گر نبیند به روز شب پره چشم...)

پنجمین حکایت از باب نخست گلستان سعدی با سه بیت هم وزن و هم قافیه به پایان می‌رسد. بیت ما قبل آخر در اغلب چاپ‌ها به صورت زیر آمده است:

گر نبیند به روز شب پره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه؟

(سعدی، ۱۳۹۸: ۶۳)

گروه بزرگی از مخاطبانی که در این سال‌ها با اثر سعدی در تعامل بوده‌اند، همواره در رسیدن به خوانش روان و مطلوبی از بیت سعی پیوسته‌اند و خصوصاً معنای «شب پره چشم» و چینش نحوی و منطقی آن برای ایشان جالب نظر بوده است. استادانی در این باب دست به قلم برده‌اند و البته به گمان بنده، جامع‌ترین این پژوهش‌ها تحقیق اخیر آقای جویا جهانبخش است. ایشان با نمایش روندی منطقی و بحث از شواهد شعری و دستوری، چگونگی خوانش عبارت و نظم بیت را مورد سؤال قرار می‌دهند و به این پرسش پاسخ درخوری هم می‌دهند. (بنگرید به: جهانبخش، ۱۳۹۷: ۱۶-۳)

همچنین بیتی از محمد بن عبدالجبار عتبی در ریتیمه الدهر ثعالبی درج شده است:

وَأَيُّ عَيْبٍ لِعَيْنِ الشَّمْسِ أَنْ عَمِيَتْ أَوْ قَصَّرَتْ عَنْهُ ابْصَارُ الْخَفَافِيشِ

(ثعالبی، ۱۴۰۳، ج ۴: ۴۶۷)

ترجمهٔ بیت فوق عیناً همان معنا و مفردات سخن شیخ اجل را در بر دارد. (و چه نقصانی است سرچشمهٔ خورشید را، اگر دیدگان خفاشان از آن نابینا شده یا کوتاه شده است؟)

از محمد بن عبدالجبار عتبی، همان مؤلف تاریخ یمینی، آثار چندانی در دست نیست و منبع

دست‌اولی که تمام ابیات او را شامل شود فراچنگ نیامد. اصل اطلاعات زندگی‌نامه‌ای و ابیات پراکنده‌ای که در این سده‌ها از او نقل شده است همان مطالبی است که ثعالبی در تألیفاتش درباره مؤلف و ادیب هم عصر خود تکرار کرده است. ما از شاعری او همین قدر می‌دانیم که ثعالبی و دیگرانی چون او در آثارشان از او نقل کرده‌اند. در چاپ اخیر تألیف بزرگ عتبی، الیمینی، پنج-شش بیت در شمار ابیات مؤلف آورده شده است و اگر برخی ابیات بی‌نام‌ونشان را هم از آن او بدانیم بی‌راه نرفته‌ایم. از طرفی با تدقیقی در آثار ثعالبی و تاریخ‌یمینی خواهیم دید که این دو نویسنده و شاعر هم عصر، تا چه پایه به آثار و سروده‌های هم توجه داشته‌اند. ثعالبی در خاص‌الخاص: ۲۷ و ۲۳۹-۲۳۸؛ ثمار القلوب: ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۷ و ۵۳۷؛ التوفیق للتلفیق: ۴۲ و الإعجاز و الایجاز: ۱۱۳، ۱۵۱-۱۵۰ و ۳۰۳-۳۰۲ به احوال یا اشعاری از عتبی اشاره کرده است و در مقابل عتبی نیز در الیمینی: ۲۵۶، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۶۷، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۳ و ۴۰۹ درباره ابومنصور عبدالملک ثعالبی صحبت کرده است و اغلب ابیاتی کم‌نظیر را از او درج کرده است. چند بیت از اشعاری که ثعالبی به عتبی نسبت داده است در بیش از یک اثر ثعالبی تکرار می‌شود و اساساً این کثرت نقل و انتساب‌ها و توجه دو ادیب به هم ما را بر این می‌دارد که ابیاتی را که ثعالبی از عتبی آورده - هرچند دیوان یا نسخه مدوئی از اشعار عتبی نداریم تا با آن مقابله کنیم - از خود محمد عتبی بدانیم.

فارغ از بحث انتساب بیت به سراینده، مسئله مهم‌تری به چشم می‌آید و آن همانا شباهت کم‌نظیر بیت سعدی و بیت عتبی است. (تنها کلمه «به روز» در بیت عربی نیامده است.) این همسانی تا جایی است که گویا باید فرض توارد را محال بدانیم. دست‌کم می‌توان در مقام گمان گفت که سعدی به بیت عتبی نظر داشته است و این متعاقباً دو نتیجه آشکار خواهد داشت:

۱. تا زمان حیات سعدی و خلق گلستان، یا تدوینی از اشعار و ابیات عتبی در دست بوده است و اعتباری داشته و یا به واسطه اعتبار و رونق بیت‌الدهر - که از این امر به یاری کثرت نسخ و زیادت تألیفات مقلدانش آگاهیم - این بیت اصیل از مسیر مطمئنی به دست سعدی شیرازی رسیده است و از رهگذار ترجمه به اثر او راه یافته است.

۲. نکته دوم درباره خوانش بیت است. یافتن صورت عربی بیت در راه رسیدن به قرائت صحیح دستگیر ماست. همان‌طور که ترجمه المخلّع «لا یبصر الخفاش» (سعدی، ۱۳۴۰: ۳۹) و الفراتی «عین الخفافیش» (سعدی، ۱۳۸۱: ۳۷) دارد، تعبیر عربی «ابصار الخفافیش» در بیت مذکور قرینه روشنی است که صورت صحیح قرائت بیت و نظم نحوی آن را برای خواننده هویدا می‌کند. بیت عتبی مؤید خوانش «شب‌پره چشم» به صورت «اضافه مقلوب عادی» است. هرچند شواهد معتنا به آقای جهانبخش در شمار بر خوانش اضافه مقلوب عادی برتری داشتند اما پیدا شدن بییتی تا این حد شبیه به متن گلستان، دست‌کم راه این احتمال را باز می‌گذارد که تعبیر را اضافه مقلوب در

نظر بگیریم و نه «صفت مرکب توصیفگر ویژگی شخص». در دست داشتن بی‌تی با این قدمت (قرن چهارم/ پنجم) و این درجه از مشابهت حکم به تأمل بیشتری می‌دهد.

منابع

۱. نعلبی، ابومنصور عبدالملک محمد، ۱۳۸۴ هـ.ق، ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دار المعارف.
۲. همو، ۱۴۰۳، بیتیمة الدهر فی محاسن أهل العصر، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. همو، ۱۴۱۰ هـ.ق، التوفیق للتلفیق، تحقیق ابراهیم صالح، دمشق: دار الفکر، الطبعة الثانية.
۴. همو، ۱۴۱۴ هـ.ق، خاص الخاص، تحقیق مأمون بن محیی‌الدین الجنان، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵. همو، ۱۴۲۲ هـ.ق، الأعجاز و الایجاز، تحقیق ابراهیم صالح، دمشق: دار البشائر.
۶. جهانبخش، جويا، ۱۳۹۷، «شب‌پره» و «شب‌پره چشم» در دو ماهنامه آینه پژوهش، سال بیست و نهم، شماره پنجم (آذر و دی ۱۳۹۷)، صص ۱۶-۳.
۷. سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۹۸، گلستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، چاپ چهاردهم.
۸. همو، ۱۳۸۱ هـ.ق، روضة الورد، ترجمه محمد الفراتی از گلستان سعدی، دمشق: وزارة الثقافة و الإرشاد القومي.
۹. همو، ۱۳۴۰ هـ.ق، ترجمة الجلستان بالفارسی العبارة المشیر الی محاسن الآداب بألفاظ الإشارة، تعریب المخلع (جبرائیل بن یوسف) و به اهتمام الشیخ ابراهیم مصطفی تاج الکتبی بطنطا، قاهره: المطبعة الرحمانیة.
۱۰. عتبی، محمد بن عبدالجبار، ۱۳۸۷، الیمینی فی أخبار دولة لملک یمین الدولة ابی القاسم محمود بن ناصر الدولة ابی منصور سبکتکین، تحقیق یوسف الهادی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

اساطیر ایرانی و زبان فارسی در مکاتبات خان نشین کریمه

خان نشین کریمه پس از فروپاشی اردوی زرین پدید آمد. خان های کریمه از میانه قرن ۹ تا پایان قرن ۱۲ بر شبه جزیره کریمه و نواحی شمالی آن مسلط بودند. پیش از این درباره نقش و نفوذ زبان فارسی در قلمرو خان نشین کریمه سخن گفته شده بود. در آن روزگار واژگان متعددی از زبان فارسی به تاتاری کریمه راه یافته بود. چون ادبیات فارسی به عنوان الگوی ادبیات شناخته می شد، آثار ادبی تاتاری کریمه تحت تأثیر ادب فارسی بودند. همچنین صوفیان در شبه جزیره کریمه به آثار عرفانی فارسی توجه ویژه ای داشتند و به ویژه مثنوی معنوی اثری محبوب بود. پیش از دوره حکومت آن ها هم فارسی در آن سرزمین نفوذ یافته بود چراکه شبه جزیره کریمه یکی از مقاصد مهاجرتی فارسی زبانان، به ویژه از ماوراءالنهر و نیز شمال غربی ایران، بود و نه تنها مسلمانان فارسی زبان که مسیحیان و یهودیان فارسی زبان نیز به این منطقه مهاجرت کرده بودند (رسولی مهربانی، ۱۳۹۷). در ادامه به مکاتبات رسمی خان نشین کریمه خواهیم پرداخت و البته به نامه های یکی از خان های فارسی دان کریمه هم اشاره خواهیم کرد.

مطابق با سنت نامه نویسی، نامه های این حکومت هم علی الاغلب با عبارات دعایی پایان می یافتند، عباراتی مانند «والسلام علی من اتبع الهدی» اما نامه سلامت گرای دوم به پادشاه مشترک المنافع لهستان-لیتوانی^۱ در ۱۱۵۵ق/ ۱۷۴۲م با عبارتی فارسی پایان یافته: «باقی همواره صحت، عاقبت عافیت باد» (Kołodziejczyk, 2011: 407). در بعضی از نامه ها در میان القاب و صفت های خان کریمه، وی به «فریدون» هم تشبیه شده است. در عهدنامه ای که محمدگرای خان سوم برای شاه زیگموند سوم^۲، دیگر پادشاه مشترک المنافع لهستان-لیتوانی، در ۱۰۳۳ق/ ۱۶۲۴م فرستاد، خان کریمه

1. Polish-Lithuanian Commonwealth

2. Sigismund III

به فریدون مانند شده است (همان: ۳۵۳ و ۸۸۱). در نامه‌ای از جان بک گرای به یکی از حاکمان شاهزاده‌نشین ترانسیلوانیا^۳ (اردل) نیز خان کریمه «فریدون کیخسروقدر» دانسته شده است، (Ivanics, 1975: 215). در نامه‌ای که اسلام‌گرای به ولادیسلاو چهارم^۴، دیگر پادشاه مشترک‌المنافع لیتوانی - لهستان، در ۱۰۵۰ ق / ۱۶۴۰ م نوشته آن پادشاه را مانند «زال»^۵ شاهی شریف دانسته است (Kofodzie- (947, 944; jczyk, 2011: 947). خان‌های کریمه به دلیل نفوذ ادبیات فارسی در کریمه و نیز متأثر بودن از حکومت عثمانی (که شاهنامه خوانی در دربارشان رواج داشت)، با شاهنامه آشنایی داشته‌اند اما اینکه پادشاهان مشترک‌المنافع لهستان-لیتوانی و ترانسیلوانیا چقدر با شاهنامه آشنایی داشته‌اند محل تأمل است.

باید توجه کرد که در تاتاری کریمه مانند ترکی عثمانی لغات فارسی فراوانی راه یافته بودند و به‌ویژه در نثر ادبی و شعر استفاده می‌شدند (رسولی مهربانی، ۱۳۹۷: ۱۳۶-۱۳۹). فقط برای نمونه بخش‌هایی از نامه‌های دیگر که لغات فارسی زیادی دارند ذکر می‌کنیم:

«پادشاهی... کیوان منزلت، عطارد فطنت، مریخ سطوت^۶، بهرام صولت^۷، مشتری شوکت، مهر سپهر خانی، اختر برج خاقانی...» از نامه محمدگرای چهارم به فردریک سوم^۸ پادشاه دانمارک و نروژ در ۱۰۷۱ ق / ۱۶۶۱ م (Matuz, 1976: 69)

«سلام سلامت رسان و پیام مسرت‌نشان» (همان: ۶۵)

«حمد فراوان و شکر بی‌کران، اول خلاق بی‌چون و چرا و رزاق دنیا و عقبی» (همان: ۷۵)

دیگر آنکه نامه‌های حکومت عثمانی به حکام ایران و ماوراءالنهر و هند به فارسی نوشته می‌شد (ریاحی، ۱۳۶۹: ۲۰۳). خطاب به حاکمان این منطقه نیز دست‌کم یک نامه به فارسی موجود است، فتح‌نامه‌ای که «سلطان محمدخان غازی» عثمانی (محمد دوم معروف به محمد فاتح) به مناسبت فتح کفه^۹ (در شبه جزیره کریمه) در ۸۸۱ ق / ۱۴۷۵ م به احمد خان فرستاد (تصویر ۱). این نامه در منشآت السلاطین احمد فریدون بیگ ثبت شده است (فریدون بیگ، ۱۲۷۴ ق: ۲۸۹). «احمد خان» خان اردوی بزرگ^{۱۰} بوده و درباره اینکه چرا وی خان کریمه دانسته شده و «دولت خان» که از وی

3. Principality of Transylvania

4. Władysław IV

۵. در اصل نامه «ضال» نوشته شده ولی کوژیچک حدس زده که باید «زال» باشد.

۶. اصل: سطوت.

۷. اصل: صلوت.

8. Frederick III

9. Caffa

۱۰. اردوی بزرگ بازمانده نیروهای چادرنشین اردوی زرین بود (هالپرین، ۱۳۹۶: ۵۸).

ابوالفتح والمغازی جنمکان سلطان محمدخان غازی حضرتلری درگاهندن ولایت
کفه تک فنی تبشیر یله قریم خانی اولان احمدخان طرفه اصدار بیوریلان نامه
هما یونک صورتیدر

بجناب اخونعباب حشمت آیب رفعت قیاب خان اعظم نوبان اکرم المغنوف بعمولف الملک
المان جلال الملک والسین احمدخان ادام الله تعالی الیه بدوام المعدل والاحسان سلام
مالا کلام منعبت ازفرط محبت واهتمام ومنشعب از کمال التفات والنیام درسک ابلاغ
انتظام یافته اعلام شمیرالهام ارتسام آنکه چون درسوائق ایام بین الجانین قواعد محبت
وداد و معاقده مودت واعتقاد استعکام داشته مقتضای الحب بنوارت پیوسته تا کید
مبانی این معنی مذکور شمیر منبر که مورد تأییدات سبحانیت می بود تا فرصتی که بسیاری
باری و تا کید کرد کاری عن شانه قلع مملکت کفه روی نمود و بواسطه قرب جوار با این جناب
بزرگوار صبت نیکو بای و معدلت و آوازه محاسن شیم آن حضرت که استماع افستاد دواعی
الظهار آثار ولا وحسن اعتنا مترادف شد و درین اوان که با ترفیح اعمال و شتایع افعال قره
بضدان که کفران نعمه امان کرده و آتش بنی وطنیان در دماغ جاننش اشتعال یافته بود
بدلائل دولت بدان ولایت عبور نمودیم و قلع و قمع افسیه کفر و عدوان فرمودیم و حرکت
شمرک از روی آن مملکت زد و دیم و دران دیار از کفار دیار نکذاشتیم و تیغ آتشبار و روح
کینه کذار بر مغاری احوال ایشان کاشتیم بحمدالله تعالی و عین اقباله قلع لواء قلع مین
و نصر اسلام نصر عزیز بدستاری توفیق کسر کرد کاری دست داد واجب نمود بوسیله
این قلع عظیم نجد بد عهد محبت قدیم نمودن و باب ارسال رسل و رسائل که احکام مبانی
موالات را وسائل است مفتوح داشتن تا یوما خبوما اثر محبت و اخلاص متضاعف و مترادف
کردد و چون امیر اعظم نامدار نو بین اکرم دولتیبار مبارز الدین دولت خان که انساب
بدان دودمان عظیم الشان دارد دست اخلاص بجهل المتین دولت ابدی و خلافت سرمدی
مازده منظور و انتظارات نشان و اعتنای ماست فرصت خدمت مبروره و مساعی مشکوره بظهور
آورد ولایت دولت آن دیده شد که صورت اخلاص و هواری داری و اختصاص و اطاعت کذاری
اورا بان جناب بلز نموده بامقتضای صدیق الصدیق مسدوق معمول به کرد چون مقصود
تحریک سلسله محبت بود انساب انساب امتداد یافت باقی همیشه دولت و کامرانی
محصل باد

در نامه نام برده شده، که بوده، پژوهش‌هایی انجام شده است. باتوجه به دوره فعالیت (نور) دولت در کریمه احتمال داده‌اند که فتح‌نامه مدتی بعد از فتح کفه برای احمدخان فرستاده شده است (Mirgaleev & Gibadullin, 2016: 897).

واساری^{۱۱} ترجمه روسی مکاتبات خان نشین نوقای^{۱۲} و روس‌ها (مکتوب در ۱۴۸۹-۱۶۵۹م) را بررسی کرده است (اصل اغلب نامه‌های خان نشین نوقای باقی نمانده است). وی نوشته که زبان معدودی از این نامه‌ها در اصل به فارسی بوده است (Vasary, 2007: 37).

غازی گرای خان دوم (۹۶۲-۱۰۱۶ق/ ۱۵۵۴-۱۶۰۷م)

غازی گرای، یکی از خان‌های خان نشین کریمه، علاوه بر اینکه جنگاور بی باکی بود، در شعر و ادب و موسیقی هم دستی داشت.

از او اشعاری به فارسی، عربی، ترکی عثمانی و ترکی تاتاری به جای مانده است (ریاحی، ۱۳۶۹: ۱۸۵).

در مجمع الفصحا درباره غازی گرای چنین آمده است (هدایت، ۱۳۸۲: ۸۴/۱):

پسر دولت گرای خان بن اسلام گرای خان بن دولت گرای خان نبیره منگلی گرای خان بوده و نسب این طایفه به چنگیزخان می پیوندد و در مملکت قرم که ملکی است در میانه روم و فرس، سال‌ها پادشاهی کرده‌اند و دارالملک آن‌ها باغچه سرای و آن نام شهری است که چون باتو خان ساخته، آن را شیراز باتو خوانند و غالب این طبقه مسلمان و تابع سلاطین عثمانی بوده‌اند و همیشه به حمایت دولت عثمانی به محاربه سلاطین ایران می آمده‌اند. وقتی غازی گرای گرفتار لشکر صفویه شده، هفت سال در قلعه قهقهه محبوس بود و این رباعی را در حبس گفته:

11. Istvan Vasary

۱۲. یکی دیگر از خان نشین‌هایی که در اواخر دوره اردوی زرین و نیز پس از فروپاشی آن بر بخش‌هایی از دشت قبیحاق مسلط بودند.

تا بوده غم و شادی و حرمان بوده زین‌گونه گذشته تا که دوران بوده
ما تجربه کردیم که در ملک شما راحت همه در قلعه و زندان بوده

اسکندر بیگ منشی (ترکمان) صاحب تاریخ عالم‌آرای عباسی درباره‌ی وی چنین نوشته است (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۸۲: ۷۷۹/۲):

مدت سلطنت غازي گرای خان در الوس تاتار بیست و پنج سال بود و او پادشاه قابل مستعد و عاقل مجاهد غازي بود. ترکی و فارسی را مربوط و منشیانه می‌نوشت. اشعار عاشقانه ترکی و فارسی بسیار دارد و غزائی تخلص می‌کرد. این مقطع ترکی ازوست.

قطعه

ای غزائی ینه بو شعر درربار نک ایله معرفت ملکنی آل خسرو تاتار اوله کور

غازي گرای زمانی که در ایران اسیر بود، به خوبی با شعر فارسی آشنا شده بود: (Abduvaliyeva, 2011: 37). آشنایی وی با شعر فارسی در مکاتبات وی نمایان است. در نامه‌ای به سعدالدین افندی یک بیت فارسی (از رباعیات منسوب به ابوسعید) در میان متن آورده (همان: ۲۴۷):

تا دزنسد وعده هر کار که هست سودی ندهد یاری هر یار که هست

و در نامه‌ای دیگر به مولانا حسین افندی کفوی دو بیت زیر آمده که به نظر هر دو از شاهنامه هستند (همان: ۲۶۰):

دهاده خروش آمد و دار و گیر هوا دام کرکس شد از پیر تیر^{۱۳}

زهر تیرکز شست^{۱۴} پرواز کرد تنی زار پیوند جان باز کرد^{۱۵}

و در ادامه همین نامه (همان، ۲۶۱):

به جنبش درآمد زمین و زمان تو گفستی نخواهد پرید جهان^{۱۶}

۱۳. بیت نخست در منبع به صورت زیر آمده و اصل بیت دوم نیز در یافته نشد.

دهاده خروش آمد و دار و گیر هوا دام کرکس شد از پیر تیر

بیت اول مطابق با ضبط خالقی مطلق در متن قرار داده شد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۱۴۹/۱).

۱۴. در اصل شعت نوشته شده بود، اما خوشبختانه مصحح تصویر نسخه خطی را در پایان کتاب آورده که در آن «شعت» نوشته شده بود.

۱۵. اصل: تنی زار پیوند پ جان باز کرد

۱۶. کذا فی الاصل.

اجل برگشاده ز هرسو کمین
و باز در همین نامه بیتی دیگر از شاهنامه (۲۶۱):

بیابان چو دریای خون شد درست
و بیتی از گلستان (همان: ۲۶۳):

هر بیشه گمان مبر که خالی است
و این نامه را با این مصراع ختم می‌کند (همان: ۲۶۳):

باقی مباد هر که نخواهد بقای تو
المشتاق، غازی‌گرای خان

منابع:

- اسکندر بیگ منشی (ترکمان)، ۱۳۸۲، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۸۲.
- رسولی مهربانی، رادمان، زبان فارسی در قلمرو اردوی زرین و خانات کریمه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، ۱۳۹۷.
- ریاحی، محمدامین، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: پازنگ، ۱۳۶۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، چاپ پنجم، ۱۳۹۳.
- فریدون بیگ، احمد، منشآت السلاطین، استانبول: دارالطباعة العامرة، ج ۱، ۱۲۷۴ق.
- هالپرین، چارلز جی، روسیه و اردوی زرین، ترجمه سیدعلی مزینانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۶.
- هدایت، رضاقلی خان، مجمع الفصحا، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر، ج ۶، ۱۳۸۲.
- Abduvaliyeva, Elvina, Bora Gazi Giray Han: Hayati ve eserleri, Doktora Tezi (PhD thesis), Tez Danışmanı Prof. Dr. Jale Demirci, Ankara: Ankara University Social Sciences Institute Contemporary Turkish Dialects and Literature, 2011.
- Ivanics, M, "Formal and linguistic Peculiarities of 17th century Crimean Tatar letters addressed to princes of Transylvania", Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae, 29(2) , 1975, pp. 213-224.
- Kołodziejczyk, Dariusz, The Crimean Khanate and Poland-Lithuania: International Diplomacy on the European Periphery (15th-18th Century) A Study of Peace Treaties Followed by Annotated Documents, Leiden: Brill, 2011.
- Matuz, J, Krimtatarische Urkunden im Reichsarchiv zu Kopenhagen Mit historischdiplomatischen und sprachlichen Untersuchungen, Freiburg: Klaus Schwarz Verlag, 1976.
- Mirgaleev, i.m & Gibadullin, I.R, "Letter to Ahmad khan", Golden Horde Review. Vol. 4, no. 4, 2016, pp. 894-898.
- Vasary, Istvan, 2007, "On the Periphery of the Islamic World: Diplomatic Correspondence of the Nogays with the Russians", Annales Islamologiques (Caire) 41, pp. 31-40.

رسول رادمان مهربانی

در ضرورت تصحیح کلیله و دمنه بهرامشاهی

به مناسبت چاپ عکسی دستنویس کتابخانه ملی آنکارا

کلیله و دمنه یکی از آثار برجسته ادبیات هندی است که در زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) به پهلوی ترجمه شد.^۱ از طریق همین ترجمه بود که این کتاب به زبانهای مختلف و مکرر ترجمه و به دیگر ملل معرفی شد و شهرتش چهارگوشه عالم را درنوردید.^۲ از نخستین ترجمه های کلیله و دمنه ترجمه عربی است؛ در نیمه اول قرن دوم هجری ابن مقفع ترجمه پهلوی کلیله و دمنه را به عربی برگرداند؛ ترجمه ای که سپس تر بارها به فارسی ترجمه شد. از میان ترجمه های فارسی ترجمه نصرالله منشی - ادیب و دولتمرد دربار غزنوی در قرن ششم هجری - موسوم به کلیله و دمنه بهرامشاهی جایگاه خاصی در ادب فارسی دارد.^۳

بی هیچ درنگی می توان گفت با آفرینش این اثر، نصرالله منشی آغاز فصل جدیدی را در نثر فارسی رقم زد؛ چه در شیوه نوشتن نثر فارسی چه ژانری که منشی برای هنرپردازی اش برگزید یعنی نصیحت الملوکی از زبان حیوانات^۴، که بعدها مورد تقلید و راویینی یا ظهیری و غیره شد که همگی به استادی منشی معترفند گرچه برخی لاف برتری خود و اثرشان را بزنند.^۵

۱. در این باره بنگرید به مقاله مجتبیایی "ملاحظات تاریخی درباره اعلام کلیله و دمنه" در مجتبیایی، ۱۳۹۲، صص ۱۷۵-۲۱۱.

۲. درباره چگونگی انتشار کلیله و دمنه جز کتاب زنده یاد محبوب می توان به کتاب دیولواکه به فارسی هم ترجمه شده مراجعه کرد.

۳. در دانشنامه ایرانیکا مقاله مفصلی به کلیله و دمنه اختصاص داده شده که بخشی از آن به قلم محمود امیدسالار به کلیله و دمنه بهرامشاهی اختصاص دارد.

۴. از مقدمه منشی بر کلیله و دمنه معلوم است که او آگاهانه دست به این انتخاب زده است: "و این کتاب را پس از ترجمه این الملقف و نظم رودکی ترجمه کرده اند و هر کس در میدان بیان بر اندازه مجال خود قدمی گزارده اند لکن می نماید که مراد ایشان تقریر سمر و تحریر حکایت بوده است نه تفهیم حکمت و موعظت چه سخن نیک مبتدرانده اند و بر ایراد قصه اختصار نموده" (منشی، ۱۳۴۳، ص ۲۵)

۵. برای نمونه بنگرید به مطبوعی در مقدمه روضه العقول ص ۲۹. و مقدمه و راویینی بر مرزبان نامه، ص ۵.

صیّت ترجمه منشی به سرعت از مرزهای منطقه ای که نوشته شده بود یعنی افغانستان امروز فراتر رفت و در سراسر غرب آسیا پیچید. همین شهرت باعث شده تا این کتاب از همان ابتدا در نقاط مختلف غرب آسیا بارها و بارها کتابت شود و از بخت بلند، نسخ کهن آن از آسیب دهر در امان ماندند و به دست امروزیان رسیدند (بنگرید به پایین)

در قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی که چاپ کتب فارسی رونق گرفت کلیله و دمنه بهرامشاهی از جمله کتابهایی بود که بارها چاپ شد. تصحیح علمی کتاب اما نخستین بار به همت عبدالعظیم قریب با مدد از نسخه ای نه چندان قدیمی به سامان رسید گرچه در اصل زنده یاد مجتبی مینوی بود که به معنای واقعی کلمه به تصحیح علمی و توضیح کلیله و دمنه بهرامشاهی دست زد.

زنده یاد مینوی که بخشی از عمر گرانبمایه اش را صرف تهیه عکس و میکروفیلم از نسخ ارزشمند فارسی در کتابخانه های اروپا و ترکیه کرده بود علاقه خاصی به کلیله و دمنه بهرامشاهی داشت. از این رو در جمع آوری نسخ کهن و معتبر آن جهدی بلیغ کرد. حاصل این جمع آوری نشر کلیله و دمنه بهرامشاهی به صورت کتابی درسی برای دانشجویان بر مبنای نسخ معتبر شناخته شده در آن زمان همراه با توضیحاتی مفید بود که اعتبارش را تا به امروز حفظ کرده است. از آن زمان کسانی که به شرح یا نشر این کتاب پرداخته اند بر مبنای چاپ مینوی به این کار دست یازیده اند و جمله ریزه خوار خوان مینوی هستند.

مینوی قصد داشت تا چاپی مفصل از کلیله و دمنه بهرامشاهی منتشر کند او این نکته را در مقدمه بر کلیله و دمنه بیان کرده و خواننده را به آن چاپ حواله کرده است.^۶ دریغاکه نه در زمان حیاتش نه تا به امروز چنین امری انجام یافته است. و اینگونه که از شواهد پیداست برای یافتن این نسخه مفصل چندان نباید امیدوار بود.^۷

مینوی در پایان مقدمه اش بر کتاب از نسخی که در تصحیح کلیله و دمنه بهره گرفته نام برده که قدیمی ترین آنها نسخه ای است به سال ۵۵۱ ه. ق از کتابخانه جلاله افندی ترکیه. دومین نسخه قدیمی نسخه ۵۹۴ ه. ق متعلق به کتابخانه وزارت سابق معارف ترکیه (کتابخانه ملی آنکارا) است که به تازگی به همت و با مقدمه آقای جواد بشری و توسط نشر ادبیات با کیفیتی مناسب به بازار نشر عرضه شده است.

متأسفانه بشری در مقدمه بسیار کوتاه اش هیچ اشاره ای به مشخصات نسخه نمی کند. من نیز قصد ندارم نسخه را به تفصیل توصیف کنم. اینجا فقط به چند ویژگی نسخه خواهیم پرداخت. امیدوارم در آینده مصحح یا مصححان چاپ انتقادی متن، نسخه را به تفصیل معرفی کنند.

۶. مقدمه مینوی بر کلیله و دمنه، ص ۱۰۶.

۷. مقدمه بشری بر چاپ عکسی، ص ۱۰۶ پاریس.

نسخه به خط نسخ واضح، خوش و خوانا نوشته شده است. مزیت دیگر کتاب مشکول و منقوط بودن آن است که گرچه برای تسهیل در خواندن متن انجام شده است ولی در عین حال تلفظ واژگان در آن زمان را نیز نشان می دهد. اشعار و گفتاوردهای عربی نیز معرب و مشکول اند و در چند نمونه که من خواندم مغلوپ نبودند. جهت پی بردن به تفاوت و دگرسانی های این نسخه با چاپ مینوی، من آن را در چندین موضع با چاپ مینوی مقایسه کردم، تفاوت در حد کلمه بود تا محتوا که با توجه به نزدیکی نسخه به زمان نویسنده و صحت آن، با نسخه ای که مینوی منتشر کرده فرق دارد. اما اینکه کاتب در نوشتن متن دچار حذف یا خطا شده است با بررسی دقیق تر نسخه می توان به این موضوع پی برد. با توجه به مشخصات نسخه می توان گفت کاتب - محمد بن هرون سیفی - فرد باسوادی بوده است که متن را با دقت و حوصله از روی نسخه ای منقح رونویسی کرده است. از نظر تعداد و سلامت صفحات، نسخه افتادگی ندارد و جز چند آسیب کوچک، تقریباً سالم مانده است.^۸

با وجود چنین نسخ معتبر متعدد، مایه تاسف و حیرت است که کلیله و دمنه بهرامشاهی تنها یک بار به صورت علمی آن هم به صورت کتاب درسی تصحیح و منتشر شده است در حالی که کتابهایی چون مرزبان نامه که به تقلید از کلیله و دمنه پرداخته شده اند تا کنون چندین بار تصحیح شده اند. از این رو سخن بشری در مقدمه اش درباره ضرورت تصحیح مجدد کلیله و دمنه بهرامشاهی به جا و صحیح است گرچه او دلایل این کار را برنشمرده است. اینکه چرا باید به این کار دست یازید چند دلیل را می توان مطرح کرد:

دلیل نخست اینکه بعد از چاپ مینوی باز نسخ معتبر دیگری از این کتاب یافته شده است که ای بسا در حل مشکلات متن می توانند کمک ارزنده ای باشند. چند نمونه از این نسخ را بشری در مقدمه اش نام برده است.^۹ بی شک وجود نسخ کهن مزیت بسیار مهمی برای تصحیح کلیله و دمنه بهرامشاهی است چرا که این کتاب به خاطر شهرتی که داشته است بارها نسخه برداری شده است که باعث می شد تحریفات و تصحیفات فراوانی در متن رخ دهند حال آنکه نسخی که به روزگار نویسنده نزدیکترند کمتر در معرض چنین دستبردهایی هستند.^{۱۰}

دوم اینکه زنده یاد مینوی در مقدمه اش ذکر کرده که نصرالله منشی لاقلاً چندین بار در متن دست برده و قسمت هایی بر آن افزوده است. از میان این تحریرها، مینوی تحریر متوسط را به چاپ رسانده است.^{۱۱}

۸. از جمله پارگی کوچکی ست در صفحات ۱ب تا ۲ب به وجود آمده ست، با دیگری موربانه خوردگی مختصر برخی صفحات است که اثر روزگار می باشد. (صفحات ۴۲ الف تا ۴۴ الف)

۹. مقدمه بشری ص ج پابرگ ۱. به فهرست او می توان نسخه دیگری از دانشگاه توپینگن مورخ ۶۸۳ ه. ق افزود که عکسی از آن در کتابخانه مینوی به شماره ۷۵ موجود است (بنگرید به دانش پژوه و افشار، ۱۳۷۴، ص ۱۰۰)

۱۰. این گونه دخالتها در متن چنان فراوان بوده اند که کمتر از یک سده بعد فضل الله بن عثمان بن محمد الاسفزاری - یکی از شارحان ابیات و امثال عربی کلیله و دمنه بهرامشاهی - از وجود اختلاف فراوان در ضبط اشعار عربی متن گلابه می کند. (بنگرید به ایمانی، ۱۳۹۰، ۱۲۳).

۱۱. مقدمه مینوی، ص یا.

اینکه تحریرهای کتاب چه تفاوت‌هایی با متن هم دارد می‌تواند با تصحیح مجدد و ارائه نسخه بدلها آشکار گردد. افزون بر این چنین تصحیحی می‌تواند در شناسایی تکوین متن کتاب یاریگر باشد.

سوم اینکه گرچه در صلاحیت علمی ادبی مینوی در تصحیح کلیله و دمنه شک نیست^{۱۲} اما او نیز مصون از خطا نبوده است به ویژه اینکه همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد امروزه نسخ کهن بیشتری در دسترس هستند. از سوی دیگر چنانکه بشری در مقدمه اش اشاره کرده مینوی در گوشه نسخه شخصی خودش از چاپ کلیله و دمنه بهرامشاهی عنوان کرده که از نسخه ۵۹۴ ه. ق. از صفحه ۳۴۷ به بعد نسخه چاپی اش استفاده کرده است.^{۱۳} مقایسه این نسخه با چاپ مینوی نشان می‌دهد این نسخه دارای ضبط‌هایی است که بعضی از آنها بر نسخه چاپی مینوی می‌چربند^{۱۴} از این رو باید در تصحیح بعدی کلیله و دمنه این نسخه کهن از اول به کار گرفته شود. علاوه بر اینها، اگر خود مینوی زنده می‌بود از این کار به گرمی استقبال می‌کرد چراکه کار ناتمام او به انجام می‌رسید.

چهارم اینکه آنچه اهمیت تصحیحی منقح از کلیله و دمنه بهرامشاهی را ضروری تر می‌کند وجود چاپهای متعدد از روی تصحیح مینوی است. در واقع همه چاپهای موجود کلیله و دمنه یا بر مبنای تصحیح مینوی بوده است یا قریب.^{۱۵} طرفه آنکه چاپ‌های مکرر از روی تصحیح مینوی با داور این سخن او در مقدمه اش بر کلیله و دمنه است که:

" اما پخته خواری چند که تاکنون کتابهای بنده و دیگران را برداشته اند و بنام خویش کرده اند و هنوز در کمین اند که شخصی مدت زمانی تحمل رنج و زحمت کند و کتابی بنویسد یا متنی قدیم را تصحیح و منتشر کند و ایشان بی تحمل زحمت و منت از نتیجه کار دیگران نامی و نانی کسب کنند این راه هم بعید نیست تملک و تصاحب کنند و بعضی از اغلاط چاپی را ممکنست از نظر من فوت شده باشد تصحیح کنند و بعضی از اغلاط نسخهای چاپی سابق را بجای الفاظی که در این چاپ آمده است بگذارند و این شد رسنا را سند مالکیت خود سازند"^{۱۶}

اگرچه چنین تصحیحی نمی‌تواند به چیدن بساط چنین پخته خواری‌ها و کتابسازی‌ها منجر شود اما حداقل می‌تواند چرخه چنین تولیداتی را کند سازد.

علاوه بر تصحیح کلیله و دمنه بهرامشاهی، مرحله دیگری نیز می‌توان در تکمیل آن متصور شد و

۱۲. درباره شیوه تصحیح مینوی بنگرید به مجرد، ۱۳۹۶، صص ۲۲۴-۲۳۵.

۱۳. گرچه در پارگهای صفحات پیشین چندین بار به این نسخه با رمز نق اشاره شده اما بحتم مینوی بیشتر تکیه بر نسخه اساس (نسخه جارا لله ۵۵۱ ه. ق.) داشته و تنها گاه‌گاهی به این نسخه مراجعت کرده است.

۱۴. برای نمونه در داستان زن مرزبان و بازدار او ضبط‌های نسخه ۵۹۴ ه. ق. مرجح تر می‌نمایند (بنگرید به نسخه ۵۹۴ ه. ق. ۸۳ الف تا ۸۴ الف و چاپ مینوی صص ۱۵۳ و ۱۵۴).

۱۵. چاپ حسن زاده آملی نیز را باید تاحدی مستثنا کرد. گرچه مصحح در شناسایی ابیات و گفتاوردهای عربی بسیار کوشیده است اما این چاپ به نوعی شبیه کار قریب است چراکه او نیز از نسخ قدیمی استفاده نکرده است.

۱۶. مقدمه مینوی، ص به.

آن ضرورت تصحیح تحریرهایی است که بر مبنای کلیله و دمنه بهرامشاهی تهیه شده اند.^{۱۷} گرچه بسیاری از آنها در گذشته بارها منتشر شده اند ولی همچنان ارائه تصحیحی علمی از آنها واجب و ضروری است.^{۱۸} البته چنین کتابهایی در مقایسه با کلیله و دمنه بهرامشاهی از نظر اهمیت به خصوص فصاحت در مقامی پایین تر قرار دارند ولی بررسی محتوای آنها می تواند در شناخت سیر تحول پذیرش کلیله و دمنه بهرامشاهی در ادب فارسی بسیار کارا باشد. به سخن دیگر مقایسه این تحریرها با تحریر منشی می تواند روند تغییر و تحول محتوا و زبان کلیله و دمنه بهرامشاهی را در طول تاریخ به خوبی آشکار کند.

منابع

- ایمانی، بهروز (مقدمه، تصحیح و تعلیقات): شرح اخبار و ابیات و امثال عربی کلیله و دمنه، تهران: سخن، ۱۳۹۰.
- دانش پژوه، محمدتقی و افشار، ایرج (به کوشش): فهرستواره کتابخانه مینوی و کتابخانه مرکزی پژوهشگاه (خطی، عکسی، میکروفیلم، یادداشتها)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.
- دوبلوا، فرانسوا؛ برزوی طبیب و منشاء کلیله و دمنه، ترجمه صادق سجادی، تهران: طهوری، ۱۳۸۲.
- سلمانی، مهدی و مجلی زاده، امین: "کتابشناسی کلیله و دمنه در زبان فارسی"، آینه پژوهش، دوره ۲۷، شماره پیاپی ۱۵۷. فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۵، صص ۱۰۹-۱۲۰.
- کاشفی بیهقی، مولاکمال الدین حسین واعظ: انوار سهیلی، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۸.
- مجتبایی، فتح الله: بنگاله در قند پارسی، به کوشش شهریار شاهین دژی، تهران: سخن، ۱۳۹۲.
- مجرد، مجتبی: سنت تصحیح متن در ایران پس از اسلام، تهران: هرمس، ۱۳۹۶.
- محجوب، محمد جعفر: درباره کلیله و دمنه (تاریخچه، ترجمه ها و دوباب ترجمه نشده از کلیله و دمنه)، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹.
- مطلبوی، محمد غازی: ۱۳۹۳. مرزبان نامه بزرگ (روضه العقول). به تصحیح فتح الله مجتبایی و غلامعلی آریا (با همکاری فتانه کهوند). تهران: خوارزمی.
- منشی، ابوالمعالی نصرالله: ترجمه کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۳.
- منشی، نصرالله: ترجمه کلیله و دمنه، چاپ عکسی (نسخه برگردان)، دستنویس کتابخانه ملی آنکارا (وزارت معارف سابق ترکیه) - ۱۱۱، مورخ ۵۹۴ هجری، به کوشش جواد بشری، قم: نشر ادبیات، ۱۳۹۹.
- وراوینی، سعدالدین: ۱۳۷۶، مرزبان نامه، با مقابله، تصحیح و تحشیه از محمد روشن. تهران: اساطیر.

Riedel, Dagmar et al: 2011. „Kalila wa Demna“ in: Encyclopaedia Iranica, Vol. XV pp. 386-397.

حسین شیخ

۱۷. منظور کتابهایی چون انوار سهیلی، عیار دانش، نگار دانش و... هستند که برپایه کار نصرالله منشی نوشته شده اند. درباره این تحریرها بنگرید به محجوب، ۱۳۴۹، صص ۸۲-۱۵۰. و ایمانی، ۱۳۹۰، صص ۳۹-۵۷. متأسفانه کتابشناسی معتبری درباره کلیله و دمنه به فارسی وجود ندارد. کتابشناسی تهیه شده توسط سلمانی و مجلی زاده (۱۳۹۵) ناقص و مغلوطن است. تهیه کنندگان همگی در طبقه بندی اطلاعات نکرده اند تنها به این اکتفا شده که اطلاعات به دو گروه کتاب و مقاله تقسیم شود.

۱۸. انوار سهیلی بارها چاپ شده است و اخیراً محمد روشن تصحیح جدیدی از انوار سهیلی به دست داده است. با این حال چون نسخ قدیمی تری از نسخ مورد استفاده روشن وجود دارد تصحیح مجدد آن همچنان ضروری است. بقیه تحریرها هم به همین نسبت.

یکی دیگر از منابع اشعار کافی ظفر همدانی

کافی ظفر همدانی، شاعر بزرگ قرون پنجم و ششم هجری قمری است که از جفای دوران، نسخه‌ای از دیوانش به اهل این روزگار نرسیده است. کافی ظفر با اینکه در دوران خود و این سوتر شاعر مهم و شناخته شده‌ای بوده، اما اشعار موجود از وی بسیار اندک است و به صورت پراکنده در برخی تذکره‌ها و سفینه‌های شعری یافت می‌شود. پژوهشگر ارجمند بهروز ایمانی احوال و اشعار پراکنده او را در پژوهشی مفید بررسی کرده و حاصل آن، کتاب «اشعار باز یافته کافی ظفر همدانی» است که به همت انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به چاپ رسیده است. (به کوشش بهروز ایمانی، ویراست دوم، ۱۳۹۸) ویراست پیشین این کتاب را انتشارات «سفیر اردهال» چاپ کرده بود. از آنجا که بهروز ایمانی پژوهشگر جامع‌الاطراف است، تمامی منابعی که در آنها شعر یا اشعاری از کافی ظفر بوده، گردآورده است. البته پس از آن یکی دیگر از منابع اشعار کافی ظفر که سفینه صائب تبریزی شاعر نام‌آشنای قرن یازدهم است توسط محسن ذاکر الحسینی معرفی شد. (ذاکر الحسینی، ۱۳۹۹) نگارنده این سطور نیز چندی پیش تصادفاً به نسخه‌ای برخورد که رونویسی‌های اسماعیل امیرخیزی تبریزی (۱۲۵۵-۱۳۴۴ ش) است از اشعار برخی شاعران کهن که دو قصیده کافی ظفر نیز جزو این رونویسی‌هاست. این نسخه که به شماره ۹۸۶۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگه‌داری می‌شود، گرچه متأخر است اما به جهت دربرداشتن دو قصیده کافی ظفر و اشعار شماری دیگر از شاعران کهن و با توجه به اندک بودن منابع اشعار کافی ظفر در خور توجه و اغتنام است و باید نام آن را نیز در شمار منابع اشعار کافی ظفر ذکر کرد.

درباره جامع نسخه

جامع این دستنویس، حاج اسماعیل امیرخیزی تبریزی است که از رجال سیاسی تبریز در عهد مشروطه بود. امیرخیزی با پیش آمدن نهضت مشروطه به این جریان پیوست و بعدها به منشی‌گری و مستشاری

ستارخان منسوب شد، تا هنگامی که ستارخان به طهران رفت و امیرخیزی در تبریز ماند. پس از ورود قشون روس به ایران، با چند تن مشروطه خواه به عثمانی مهاجرت کرد. امیرخیزی در استانبول تا مدت ها استقرار یافت و با مطالعه کتب قدیمی کتابخانه های معتبر به اطلاعات خود افزود. به احتمال، گردآوری سفینه اشعار کهن حاصل این دوره زندگانی وی باشد. پس از خروج روس ها از ایران، به تبریز بازگشت و پس از قتل شیخ محمد خیابانی از سیاست کناره گرفت. امیرخیزی از این پس وقت خود را صرف مطالعه ادبیات و تاریخ اسلام نمود. گفته اند در عروض فارسی و قصیده سرایی مهارت داشت. (مجتهدی، بی تا: ۵۴-۵۸) نیز نوشته اند در خط نستعلیق شاگرد «سید حسین امین الادبا» بود. (بیانی، ۱۳۴۵: ۱۵۰) سرانجام امیرخیزی در بهمن ۱۳۴۴ شمسی در طهران درگذشت.

معرفی نسخه

این دستنویس به شماره ۹۸۶۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگه داری می شود. احتمالاً اسماعیل امیرخیزی در مواقع فراغت در ترکیه با جستجوی نسخ خطی آن سامان، برای خود اشعاری از برخی شاعران کهن گردآوری و کتابت کرده است. این دستنویس همچنین شامل اشعار شاعران کهنی ست که برخی دیوان ندارند. در این دفتر اشعاری از این شاعران گردآوری شده است: حکیم رافعی، عسجدی مروزی، منثوری (منشوری؟)، عمادی غزنوی، کافی ظفر، لامعی گرگانی، نصیرالدین طوسی، انوری، شمس طبسی، سنایی، مهستی دبیر، منوچهری و فخرالدین منوچهر. این نسخه به خط نستعلیق کتابت شده که امیرخیزی جامع آن در این خط مهارت داشت. همچنین دارای ۴۳ برگ ۱۷ سطری و به قطع ۲۱ × ۱۷.۵ سانتی متر است. در این دستنویس دو قصیده کافی ظفر به شرح زیر موجود است:

۱. ۵۳ بیت از قصیده «گرفت از گل جهان باز آب و رونق» در برگ های ۱۴ رو الی ۱۵ پشت

۲. ۱۲۱ بیت از قصیده «استری داد راهوار مرا» در برگ های ۱۶ رو الی ۱۹ رو

منابع:

۱. ایمانی، بهروز [پژوهش و ویراست]. (۱۳۹۸). اشعار بازیافته کافی ظفر همدانی. ویراست دوم. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۲. بیانی، مهدی. (۱۳۴۵). احوال و آثار خوشنویسان. جلد اول. تهران: دانشگاه تهران.
۳. ذاکر الحسینی، محسن. (انتشار پاییز ۱۳۹۹). اشعار کافی ظفر در سفینه صائب. گزارش میراث، دوره ی سوم، سال سوم، شماره ی سوم و چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷: صص ۲۷-۲۸.
۴. مجتهدی، مهدی. (بی تا). رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. چاپ اول. تهران: زرین.